

Journal iranian political sociology

Vol. 5, No.11, Bahman2023

<https://dx.doi.org/10.30510/psi.2022.351634.3726>

**Abstract:**

In Kant's philosophy of morality, what guarantees the morality of actions is the intention and motivation of the doer, but intention alone cannot guarantee the morality of actions. To know. Given the specific structure of the human mind, he believes that although in a strict philosophical approach one tries to identify all the main elements influencing a moral act, it can nevertheless be assumed that there are hidden elements in the course of moral actions. Not all of these motivations and requirements can be enumerated.

This article has been prepared in a library method and from an analytical-descriptive perspective and seeks to explain the process of issuing a moral act from Kant's point of view, and to emphasize elements such as motives, requirements, intentions and tasks, which despite Kant considers the main essence of a moral act to be the observance of the law of ethics and the performance of duty, and considers considerations such as respect for the moral law as an element that necessitates the performance of duty. It has caused controversy among cantologists.

**Keywords:** philosophy of ethics - Kant - action - respect - obligation..

### بررسی عناصر عمل اخلاقی در فلسفه کانت

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۶/۱۶

عباس مرادی<sup>۱</sup>

محمد شکری<sup>۲</sup>

علی مراد خانی<sup>۳</sup>

#### چکیده:

در فلسفه اخلاق کانت آنچه ضامن اخلاقی بودن اعمال است همانا نیت و انگیزه فاعل است، اما نیت به خودی خود نمی تواند اخلاقی بودن اعمال را تضمین کند، بلکه لازم است تکلیف، قواعد اخلاقی و نیت با هم مطابقت داشته باشند تا بتوان آنها را اخلاقی دانست. وی با توجه به ساختار خاص ذهنی انسان بر این باور است که هرچند در نگرش دقیق فلسفی کوشیده می شود تا همه عناصر اصلی موثر بر فعل اخلاقی شناخته شود، با این همه می توان فرض کرد که عناصر پنهانی در صدور افعال اخلاقی وجود دارد که نمی توان همه این انگیزه ها و الزامات را احصاء کرد.

این مقاله به روش کتابخانه ای و از منظری تحلیلی- توصیفی فراهم آمده و در صدد است تا ضمن تبیین فرایند صدور فعل اخلاقی از نظر کانت، و تأکید بر عناصری مانند: انگیزه ها، الزامات، نیت و تکلیف، نشان دهد که به رغم اینکه کانت جوهره اصلی فعل اخلاقی را پیروی از قانون اخلاق و ادای وظیفه می داند، ملاحظاتی مانند احترام به قانون اخلاقی را عنصری می داند که عمل به وظیفه را ایجاب می کند. فهم درست عنصر احترام در عمل اخلاقی موضوعی است که مناقشاتی را میان کانت شناسان سبب شده است.

واژگان کلیدی: فلسفه اخلاق- کانت - عمل - احترام- الزام.

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری فلسفه دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال، ایران، تهران.

<sup>۲</sup> استادیار فلسفه دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال، ایران، تهران. (مسئول مقاله)

<sup>۳</sup> استادیار فلسفه دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال، ایران، تهران.

نظریه ای که کانت برای تاسیس فلسفه استعلایی اخلاق ارائه می دهد در واقع عکس العمل وی به ایرادات و ابهاماتی است که در سنت های پیشین فلسفه اخلاقی وجود داشته است. ابتکار کانت این بود که آنها را کنار گذاشت و طرحی نو در انداخت.

«کانت عقل را به نحو مابعدالطبیعی و مستقل از وجود انسانی به نظری و عملی تقسیم کرده است و معتقد است، حتی اگر هیچ کس بر عهد خود باقی نماند این قضیه که انسان باید بر عهد خود باقی بماند بصورت مطلق و بدون هیچ استثنایی معتبر است» (صانعی دره بیدی، ۱۳۷۷: ۱۳۰)

در فرآیند تحقق هر عمل اخلاقی ابتدا عقل ضرورت انجام آن را گوشزد می کند، سپس محرکی لازم است تا انجام آن را سبب شود، لذا کانت بر این باور است که اصل اعلامی تمام احکام اخلاقی در عقل قرار دارد و اصل اعلامی تحریک رفتار اخلاقی احساس عقلانی ویژه ای است که فرد را مجاب به انجام عمل می کند و این احساس متفاوت از احساساتی است که منشأ آن عواطف و امیال است.

در واقع عقل و احساسات دو عامل برای انگیزته شدن انسان برای انجام فعل اخلاقی اند، با این تفاوت که احساسات، منشاء الزام به طور مطلق، اعم از اخلاقی و غیر اخلاقی است. ولی عقل منشا الزام اخلاقی است، یعنی احساسات ما را به انجام اعمال الزام می کنند، ولی این اعمال گاه ممکن است غیر اخلاقی باشد، مانند الزام میل لذت جویی در افراد لایابالی برای متمتع شدن از لذات غیر اخلاقی، اما عقل عملی یا وجدان را سر و کار با وضع و حالتی دیگر است که هیچ مناسبتی با انفعالات و عواطف ندارد و آن را احساس احترام می داند و آگاهی از آن را مایه صدور فعل اخلاقی می شمارد.

### مبانی فلسفه اخلاق کانت:

به باور کانت اخلاق مستظهر به قوانین مطلق است، به دیگر سخن از آن رو که قوانین اخلاقی نزد کانت اعتبار مطلق دارند، نه تنها باید برای هستی های انسانی بلکه برای همه ی ذوات عقلانی ممکن نیز باید صادق باشند، و برای این که این قوانین بتوانند کاربردی عام داشته باشند، ممکن نیست از طریق تجربه اکتساب شوند بلکه باید به نحوی صرفاً پیشین استنتاج شوند.

از این رو کانت بر خلاف کسانی که اخلاق را نسبی می دانند، به مطلق بودن اخلاق معتقد است و می گوید: « فقط یک امر مطلق وجود دارد و آن این است که فقط به آن دستوری عمل کن که از طریق آن بتوانی در عین حال اراده کنی که آن دستور قانون کلی شود» (kant, ۲۰۰۲: ۳۱).

اهتمام کانت در حوزه اخلاق آن است تا خود بسندگی وجدان را در وضع قواعد اخلاقی معلوم دارد. به عبارت دیگر می گوید لازم است به جای آنکه اخلاق را فرع بر باور به وجود خداوند بدانیم، باور به وجود خداوند را باید از نظام اخلاقی استنتاج کرد.

از دیدگاه کانت، خدا در قلمرو شناخت انسان نیست و هیچ نقشی در وضع قوانین اخلاقی ندارد و الزاماً قاعده اخلاقی را عقل عملی، بصورت خود بنیاد وضع می‌کند. بر این اساس، کانت در این تلقی هیچ نیازی به دین به مثابه امر دخیل در عمل اخلاقی ندارد.

با نگاهی دقیق‌تر، مسئله اصلی فلسفه کانت، انسان به ماهو انسان است و معتقد است که عملکرد انسان در دو حوزه طبیعت و فرهنگ (نظری و عملی) بروز می‌نماید.

کانت باور داشت که انسان شناسی بدون توجه به اخلاق میسر نیست. در واقع انسان شناسی مورد نظر او به معنای انسان شناسی فلسفی و عقلی نیست که پیش از وی رایج بود بلکه از نظر او انسان شناسی بر مبنای تحلیل ماهیت اخلاقی انسان و آزادی استوار است. بنابراین، در انسان شناسی کانت سه بخش را می‌توان تمیز داد:

۱- روانشناسی تجربی ۲- اخلاق تجربی ۳- انسان شناسی (چیستی انسان).

«کانت در نظام فلسفی خود در پاسخ به پرسش انسان چیست؟ پاسخ می‌دهد که اراده می‌نماید، پاسخ می‌دهد که متافیزیکی یا دکماتیک نیست، بلکه پاسخی اخلاقی و عقلانی می‌نماید، به عبارت دیگر وی بر این عقیده است که ماهیت انسان، اخلاق است و شکوه انسان به واسطه آزادی او می‌باشد.» (خاتمی، ۱۳۹۸: ۳۹۰)

در نظام فلسفی کانت، اخلاق جایگاه بسیار مهمی دارد. او برای عالم جبری فیزیکی و عالم اختیار انسانی، تبیینی موجه ارائه می‌نماید و از سوی دیگر با ارائه ملاکی برای اعمال اخلاقی از ارزش گزاره‌های اخلاقی دفاع می‌کند.

به نظر کانت سرچشمه همه مفاهیم اخلاقی به نحو پیشین و کامل در عقل است. این امر در خصوص هر موجود انسانی بی‌کم و کاست صدق می‌کند و البته نمی‌توان آنها را به روش انتزاعی از تجربه و نیز از معرفتی که صرفاً محتمل است، بیرون کشید. همین خلوص اصل و سرچشمه آن است که این مفاهیم را شایسته آن می‌کند که به منزله بالاترین اصول عملی، به کار ما بیایند.

«کانت جملگی نظام های اخلاقی را به دو قسم تقسیم می‌کند ۱- نظام اخلاقی مبتنی بر تجربه ۲- نظام اخلاقی مبتنی بر عقل. نظام های اخلاقی مبتنی بر تجربه نظام هایی هستند که اصول اخلاقی را از طریق حواس و تجربه به نحو پسینی کسب می‌کنند، اما نظام های اخلاقی مبتنی بر عقل نظام هایی هستند که از انطباق رفتارها با قوانین عقلی ناشی می‌گردند و جملگی این اصول می‌توانند پیشینی باشند. همچنین کانت نظام های اخلاقی مبتنی بر تجربه را باز به دو قسم تقسیم می‌کند: ۱- نظام اخلاقی مبتنی بر اصول تجربی داخلی ۲- نظام اخلاقی مبتنی بر اصول تجربی خارجی. قسم اول نظام هایی هستند که اصل اخلاقی خود را بر وجود یک حس درونی مبتنی می‌سازند که ممکن است این حس جسمانی یا اخلاقی باشد. ولی نظامهای اخلاقی مبتنی بر اصول تجربی خارجی، نظام هایی هستند که اخلاق را مبتنی بر تربیت یا حکومت اجتماعی بنا می‌کنند.» (اترک، ۱۳۹۲: ۱۱۰)

کانت بر این باور است که بنیادی ترین هدف فلسفه اخلاق، جستجوی اصل بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق است و معتقد است تدوین مابعدالطبیعه اخلاق یا فلسفه اخلاق به دو دلیل ضروری است: «۱- برای تأملات نظری به قصد تحقیق در منابع اصول عملی که می‌تواند به نحو پیشینی در عقل ما یافت شود. ۲- اگر پایه های اخلاق را اساساً استحکام نبخشیم، اخلاق در معرض فساد قرار خواهد گرفت و برای اینکه فعلی اخلاقاً خوب و دارای ارزش اخلاقی باشد کافی نیست که منطبق با اصول اخلاق باشد بلکه باید برای رعایت قانون اخلاقی انجام شود، علاوه بر این فلسفه اخلاق اعم از طبیعی و اخلاقی باید دارای ضرورت و کلیت باشد.» (صانعی دره بیدی، ۱۳۶۸: ۱۷۲)

آنچه کانت در مورد عقل عملی گفته است در واقع اساس مابعدالطبیعه اخلاق است. لذا کانت آن دسته از مبادی اخلاق را که بر اساس، نفع، لذت، احساس و مصلحت یا دوراندیشی و احتیاط است، مورد انتقاد قرار می‌دهد. چون هر کدام در تلاشند تا به نحوی منشا اخلاق را در طبیعت انسان بیابند. بر اساس مبانی نظری کانت، اصول اخلاقی آنچنان مطلق، کلی و ضروری اند که حتی اصل اعتقاد به خدا، مبتنی بر اخلاق خواهد بود.

« بنابر رای کانت، اراده یا عقل عملی عبارت از قابلیت عمل نه بر اساس مجرد قوانین، بلکه بر اساس تصور قوانین، یعنی بر اساس مبانی عقلانی عینی است، اعم از اینکه این مبانی عقلانی حاکی از خصلتی فنی، پراگماتیک و یا مطلق باشند. قابلیت عمل بر اساس مبانی عقلانی در هر یک از این موارد تنها هنگامی حاصل می‌شود که سوژه عامل تخته بند ادراکات حسی ذهنی معطوف به امر خوشایند و مطبوع نباشد.» (هوفه، ۱۳۹۲: ۱۳۹)

گفتنی است که کانت به شدت مخالف نظام های اخلاقی ای است که از تجربه اخذ شده اند، چون اصول اخلاقی مبتنی بر تجربه، اصول اخلاقی ممکن هستند و نه ضروری. ولی نظام های اخلاقی مبتنی بر عقل، اصل اخلاقی خود را از عقل می‌گیرند نه از حس و تجربه، بنابر این می‌توانند پیشینی و ضروری باشند.

روش کانت برای بررسی مسائل اخلاقی، توصیفی نیست بلکه هنجاری است. کانت نمی‌گوید رفتار انسان چگونه است بلکه می‌گوید، برای اینکه انسان بتواند مدعی اخلاق باشد، رفتار او باید چگونه باشد.

کانت اختیار او استقلال اراده را لازم و ملزوم یکدیگر می‌داند. به این معنی که اگر انسان به عنوان یک موجود اخلاقی لحاظ شود باید او را در اخلاق مختار تلقی کنیم زیرا اساس اخلاق تکلیف است ادای تکلیف مستلزم اختیار است. پس برای حفظ اختیار باید بپذیریم که اراده ما مستقل و خودمختار است و قوانین آن از درون ذات خود آن برآمده است.

### انگیزش و فعل اخلاقی:

واژه انگیزش از کلمه حرکت دادن یا حرکت کردن مشتق شده است و تعاریف گوناگونی از انگیزش توسط نظریه پردازان ارائه شده است. انگیزش عبارت از اثرات فوری از جهت؛ شدت و دوام برای یک عمل

است. در تعریف انگیزش سه مؤلفه بسیار مهم است. ۱- نیاز: مربوط به انرژی یا نیروی دهنی به رفتار است، کمبود به معنای آرامش درون برای انسان است و وقتی بوجود می آید که یک عدم تعادل فیزیکی یا روانشناختی در انسان وجود داشته باشد مانند نیاز یک سلول بدن به مواد غذایی یا آب. ۲- هدف: رفتار فرد را هدایت می کند و یا اینکه به آن جهت می دهد. در واقع هر چیزی که نیاز را سبکتر و سائق را کمتر کند، هدف است. مثلاً خوردن غذا و نوشیدن آب که تمایل به سمت ایجاد برقراری دوباره تعادل سکون داخلی بدن دارد و سائق های مربوطه را تقلیل می دهد. ۳- سائق ها، یا همان انگیزه ها، برای سبک کردن نیازها مطرح می شود. در واقع سائق ها را می توان کمبود جهت دار تعریف کرد. اینها در مرکز فرایند انگیزش قرار دارند. انگیزه ها را می توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: ۱- انگیزش بیرونی: در این نوع انگیزش، پاداش نسبت به خود فرد، بیرونی است و لزوماً با فعالیت ارتباطی ندارد. ۲- انگیزش درونی: وقتی که فرد فعالیت خود را ارزشمند تلقی می کند از انجام آن فعالیت، رضایت خاطر بدست می آورد که بعنوان پاداش برای وی محسوب می گردد. در این حالت انگیزه ها مستقیماً از درون فرد نشأت گرفته می شود و اعمال فشارهای بیرونی لزومی ندارد.

همچنین الزام نیز خود به دو گروه تقسیم می شود ۱- غایت گرایی ۲- وظیفه گرایی که اولی شامل نظریاتی است که توجه به غایت و نتایج عمل برای آنها در الویت قرارداد و ولی برای نوع دوم انجام وظیفه و الزامات خاص اخلاقی مورد توجه است.

« منشاء این الزامات ممکن است خدا، عقل انسان، دولت، جامعه یا چیز دیگر باشد. از نظر وظیفه گرایان، نتایج خوب یا بد عمل، یا اصلاً دخالتی در درستی و نادرستی اعمال ندارند یا فقط یکی از عوامل تعیین کننده هستند. » (اترک، ۱۳۹۲: ۲۶-۲۷)

الزام های اخلاقی به اعتبار دیگر به دو دسته تقسیم می شود: ۱- الزام فعال: یک الزام ذاتی است، هر الزام به عمل خطیری، الزام فعال است ۲- الزام منفعل: یک الزام تحمیلی است و از سوی دیگر به دو قسمت ایجابی و طبیعی تقسیم می شود.

همچنین الزام می تواند ایجابی یا سلبی باشد. الزام سلبی یک الزام مثبت نیست بلکه در مقابل الزام ایجابی است یعنی الزامی که از لحاظ حقوقی تعریف شده است. الزام ایجابی الزامی است تعهدآور، الزام سلبی الزامی است بازدارنده.

کانت باور دارد که باید دو چیز از یکدیگر تفکیک شود: ۱- اصول احکام نظری الزام ۲- اصول اجرایی یا عملی الزام. فرق است بین مبدا شوق (یا قوه محرک) با قاعده رفتار (یا اصل راهنما). اصل راهنما اصل احکام نظری اخلاق است ولی قوه محرکه، اصل اجرای عملی الزام اخلاقی است.

با توجه به مطالب فوق «کانت این تقسیم بندیها را یعنی انگیزش بیرونی و درونی و نیز الزام فعال و یا منفعل را می پذیرد و بیان می دارد که هر فعلی ممکن است حداقل به یکی از این نوع از انگیزه ها و الزامات مربوط شود که فرد آن عمل را انجام می دهد.» (علوی نیا، ۱۳۹۱: ۱۳۲)

کانت برای انسانها دو اعتبار قائل است، یکی اینکه به عنوان موجودات محسوس و یا جسمانی که بر مبنای قوانین طبیعت از لحاظ علی تعیین شده اند و نیز موجودات معقول و یا صرفاً عقلانی که فارغ از جبر علی هستند و می توانند آزادانه عمل کنند و لذا، کانت باور دارد که اراده ی انسان تحت تأثیر این دو عامل عمل می نماید.

به عبارت دیگر، کانت رابطه علی ذهن و بدن را دوگانه انگاری جوهری می داند، یعنی، انسان یک جوهر واحد است با دو خصوصیت متفاوت: ۱- ویژگی های ذهنی ۲- ویژگی های فیزیکی. کانت سپس بیان می کند: «آنچه که معلوم است این است که هم نفس در بدن تأثیر علی دارد و هم بدن در نفس این تأثیر را دارد ولیکن اگر این دو، جوهرهای متمایزی در نظر گرفته شود، چگونه این امکان را خواهیم داشت تا رابطه علی بین آنها را تبیین کنیم.» (خاتمی، ۱۳۸۷: ۲۳)

ویژگی علی دیگری که برای دوگانه انگاری لحاظ می شود: در امور فیزیکی رابطه دترمینیسم<sup>۴</sup> وجود دارد، در مورد امور ذهنی «تداخل علل<sup>۵</sup> وجود دارد، یعنی چند علت با هم یک معلول را بوجود می آورند دترمینیسم که از ویژگی های امور فیزیکی است در مورد امور ذهنی وجود ندارد، به عنوان مثال: باورها، میل ها و حالات ذهنی متعدد می توانند عمل واحدی ایجاد کنند، در حالی که یکی از آنها هم برای تحقق آن عمل کافی است..

در خصوص رابطه علی بین ذهن و بدن، با پیدایش نظریات جدید در خصوص رابطه ذهن و بدن با توجه به اینکه فیلسوفان، تبیین ارتباط بین عقل عملی و عقل نظری و یا ذهن و بدن را قانع کننده نمی دانستند، نظریه دوگانه انگاری بطور کلی کنار گذاشته شد. و برای یافتن راهکارهای بهتر، نظریات مختلفی ارائه نمودند از جمله:

۱- رفتارگرایی<sup>۶</sup>: این قسم نوعی فیزیکالیسم است. بر اساس رفتارگرایی، ذهن همان رفتارهای بالفعل یا بالقوه است. البته تقریرهای مختلفی برای رفتارگرایی بیان شده است، مانند رفتارگرایی وجودی و رفتارگرایی منطقی. در فلسفه تحلیلی ذهن، فیزیکالیسم، اساس و پایه همه نظریاتی است که به عنوان جایگزین دوگانه انگاری جوهری و ویژگی های آن مطرح شده اند.

۲- مادی انگاری<sup>۷</sup>: بین فیزیکالیسم و مادی انگاری مشابهتی وجود دارد و آن این است که هر دو بدن را اصل می دانند، همچنین فیزیکالیسم ممکن است امر ذهنی را انکار نمایند ولیکن مادی انگاران امر ذهنی را به کناری می گذارند. لازم به ذکر است توجه گردد که، شکل افراطی «مادی انگاری حذفی» تا حذف واژگان و مفاهیم ذهنی نیز پیش می رود. در مقابل ذهن گرایی معتقد است که امور ذهنی ذاتاً یا اساساً فیزیکی نیستند بلکه واقعیاتی جداگانه هستند.

۳- غیر مترقبه و ناگهانی، فرا رویدادگی<sup>۸</sup>، این گروه اعتقاد دارند در فیزیک، رفتارهای سطح کلان اشیاء بر رفتارهای سطح خرد (سطح ریز، اتمی) آنها فرا رویداده<sup>۹</sup> می شوند. یعنی فرا رویدادگی ذهن بر بدن را به

<sup>۴</sup>Determinism  
<sup>۵</sup>overdeterminism  
<sup>۶</sup>Behaviourism  
<sup>۷</sup>Materialism  
<sup>۸</sup>Supervenience  
<sup>۹</sup>Superveni

این صورت می توان تعریف کرد: ظهور دفعی یک ویژگی یا رویداد ذهنی بر پایه یک هیئت علی بدون اینکه رابطه علی میان آنها برقرار باشد.

آنچه از منظری دیگر باید به آن توجه داشت، تفاوت میان عمل و رفتار است. چرا که عمل فعلی است که از روی اراده و قصد انجام می شود ولیکن رفتار مشروط به اراده و التفات نیست. برای مثال: اگر با قصد و اراده پایمان را بالا بیاوریم، بالا آمدن پا را می توان یک عمل دانست ولی اگر ضربه ای به زانوی ما بخورد و پایمان به صورت انعکاسی (بدون اراده) بالا بیاید این عکس العمل، یک عمل نیست بلکه صرفاً یک رفتار است. آنچه که مهم است این است که می توان تبیین فیزیکیالیستی از این نوع رفتارها را ارائه کنیم، چون مؤلفه های التفاتی در آن دخالت ندارند. ولی از سوی دیگر «نمی توان یک تبیین فیزیکیالیستی کاملی را از عمل ارائه داد زیرا عمل متقوم به اراده و حالات انتفاعی می باشد و به همین خاطر بسیاری از فیلسوفان ذهن تلاش خود را به بحث بعد التفاتی کرده اند.» (همان: ۲۶)

نکته مهم فلسفه اخلاق کانت این است که او به نقش و جایگاه نیت در احکام و ارزش های اخلاقی تصریح می کند و می گوید، مطابقت فعل با تکلیف و وظیفه برای اخلاقی دانستن آن فعل کافی نیست. بلکه این کار باید به قصد ادای تکلیف نیز صادر شده باشد. توجه به مسئله نیت یکی از نقاط قوت نظریه اخلاقی کانت است. تمامی فلاسفه اخلاق قبل از کانت، همه توجهشان به مسئله حسن فعلی بوده است و از حسن فاعلی غافل بوده اند. اما کانت به مسئله حسن فاعلی توجه ویژه ای دارد. کانت می گوید متعلق نیت، احترام به قانون عقل است. یعنی کار اخلاقی کاری است که به انگیزه اطاعت از حکم و قانون عقل صورت گرفته باشد.

با توجه به این مطلب: «کانت کرامت را با انسانیت برابر می داند و معتقد است داشتن مالکیت کرامت، بخشی از بشریت است و محدود به رفتار مطابق با حسن نیت نیست.» (Dean. R, 221, 2006)

کانت در اعمال اخلاقی معتقد است در اخلاق قواعدی وجود دارد که انسان باید تابع آن باشد بطوریکه از آن به قاعده زرین یاد می کند و بر این اساس با دیگران باید بر طبق همان اصول و معیارهایی رفتار کنیم که دوست داریم دیگران، همان اصول را در رفتارشان با ما مینا قرار دهند. لذا کانت در خصوص این قاعده بیان می کند: «مفهوم قاعده در تمام مباحث اخلاقی مفهومی اساسی است. آن نوع رفتاری که در اخلاق اهمیت قاطع دارد، رفتار ارادی یا هدفمند است. هرگاه شخصی از روی قصد و هدف عمل می کند، به خاطر جهت عمل می کند، و رفتار او تا اندازه ای مبتنی بر آن جهت است. سوال کلیدی در فلسفه عمل عبارت است از اینکه: چگونه عمل مبتنی بر جهت می شود، فیلسوفان جواب های متفاوتی به این سوال داده اند.» (اونی، ۱۳۸۱: ۳۳)

از نظر کانت قواعد، گزاره های عملی هستند که تعیین عام اراده را شامل می شوند. بر طبق چنین فهمی به لحاظ معنا، عام بوده و طرز تلقی ارادی را بیان می کنند، اما این طور نیست که همه اصول عملی، قواعد باشند. لذا کانت معتقد است قواعد اصول عملی ذهنی هستند در واقع آنها بیانگر تعیین نام عمل در تحت شرایطی هستند که به عنوان واقعییتی ممکن برای فاعلی خاص اهمیت دارند ولیکن او در مقابل اصول عملی ذهنی از قوانین عملی سخن می گوید و بیان می دارد که قوانین عملی برای اراده هر موجود عاقل دارای اعتبار است.



«کانت در مقام اشاره به اراده از دو اصطلاح مختلف استفاده می‌کند. یکی قوه تصمیم‌گیری یا انتخاب و دومی اراده قانون‌گذار است. اعمال این قوه یعنی اراده کردن به طور مناسب و دقیقاً همان تصمیم یا شاید انتخاب انجام کاری است. ظاهراً کانت تصور می‌کند تصمیم‌گیری و انتخاب کردن، فعالیت‌های ذهنی اند... تصور کانت به آن چیزی که می‌توان آن را اراده قانونگذار نامید، اطلاق می‌شود. وقتی کسی می‌گوید: «اراده فرمانروا قانون است» یا «اراده تو بشود» مسلماً او از اراده به معنای سخن می‌گوید. کانت را به اراده ای تفسیر می‌کند که در انتخاب‌های قابل تحسین اخلاقی اظهار می‌شود، یعنی اداره‌ای که اگر خوب است بدون قید و شرط خوب است.» (همان: ۴۲-۴۱)

با توجه به مطلب فوق اراده خوب و بدون قید و شرط در واقع اراده اطاعت از قوانین اخلاق یا انجام وظیفه می‌باشد که هر یک از ما با این اراده الزاماً برای تصمیم‌گیری‌های ارزشمند اخلاق آماده می‌باشد به علت اینکه اراده (der wille) اراده عقلانی است و اگر انتخاب‌های فردی که عاقلانه اراده می‌نماید تا وظیفه خود را انجام دهد، مطابق با این اراده نباشد دچار تناقض می‌شود و نیز از آنجا که هر موجود عاقلی که اراده می‌نماید تا وظیفه اش را انجام دهد متوجه می‌شود که وظیفه اش انتخاب خاصی را می‌طلبد که برای آن انتخاب برانگیخته می‌شود، شخص با اراده خوب به معنای der wille برای انتخاب‌های اخلاق قابل ستایش، باید گرایشی آگاهانه داشته باشد.

کانت در باره اینکه آیا ما می‌توانیم موقع تعارض میان میل و وظیفه به تشخیص درست برسیم می‌گوید: «ما در همه تلاش‌های اخلاقی خود این نکته را تشخیص می‌دهیم که ممکن است تعارضی میان میل و وظیفه به وجود آید. به این ترتیب در هر موجود اخلاقی، ایده وجدان به منزله یک محرک مستقل که قادر است در میان امیال مختلف داوری نماید و آنها را منع یا تجویز کند رخ نماید. کانت میان «اراده خیر» عامل اخلاقی و «اراده قدسی» که همواره بدون برخورد با مقاومتی از سوی امیال عمل می‌کند تمیز می‌گذارد. اراده قدسی نیازمند هیچ امری نیست زیرا به طور خودکار در راستای وظیفه میل می‌کند، حال آنکه عامل (فاعل) عادی همواره نیازمند اصولی است زیرا تمایل وی در راستای سرپیچی از آنهاست.» (اسکروتن، ۱۳۷۵: ۱۴۱)

این دسته از ندهای درونی یا احساسات، در حقیقت دستورهای حس اخلاقی شخص یا وجدان شخص است که اینچنین تأثیرهای بازدارنده ای می‌گذارد. در واقع نفس دارای قوای مختلفی است که هر یک باعث توانایی‌ها و یا استعدادهایی است که نفس از خود بروز می‌دهد.

لذا کانت می‌گوید: «وجدان غریزه ای است که طبق قانون اخلاقی، حکم صادر می‌کند. وجدان فقط یک استعداد نیست بلکه غریزه ای است آن هم نه فقط غریزه ای برای مطلق حکم کردن بلکه برای قضاوت کردن به طور کلی...» (کانت، ۱۳۹۸: ۱۸۷)

انگیزش و الزام در اخلاق:

در خصوص تاثیر انگیزش و الزامات در حیطة عمل انسان، پاسخ به این پرسش‌ها بسیار مهم و اساسی است که چرا کسی چنین می‌کند نه چنان؟ چگونه می‌توانیم بفهمیم که یک شخص در یک آن ممکن است درگیر چه فعالیت یا فعالیت‌هایی شود؟ و چگونه می‌توانیم رفتار او را پیش‌بینی یا حتی کنترل کنیم؟ از همین رو یکی از مسائل مهم حوزه فرا اخلاق، تبیین مسئله رابطه الزام و انگیزش است. سوال این است که انسان به عنوان فاعل اخلاقی بر اساس چه اموری به انجام الزامات اخلاقی خود برانگیخته می‌شود و چه عواملی در انسان باعث انگیزش او در انجام کارها می‌شوند.

متناظر با همین مطلب کانت ابتدا می‌گوید که «قانونگذاری دارای دو رکن است: ۱- قانون؛ که به نحو برون ذهنی، عملی را که باید انجام شود تکلیف می‌کند، ۲- انگیزه؛ که به نحو درون ذهنی زمینه تعیین‌کننده و انتخاب فرد برای عمل طبق آن قانون را فراهم می‌کند.» (اترک، ۱۳۹۲: ۱۲۸) قانون باعث می‌شود که وظیفه، انگیزه عمل واقع شود. او تفاوت قانون اخلاقی و قانون قضایی را چنین می‌گوید که قانون اخلاقی، عملی را تکلیف و آن تکلیف را انگیزه عمل قرار می‌دهد، اما قانون قضایی، قانونی است که تکلیف را به عنوان انگیزه عمل، جزء قانون نداند و غیر از خود تکلیف، انگیزه دیگری را بپذیرد. این انگیزه می‌تواند تمایلات، تنفرات و دیگر احساسات و عواطف باشد. «وجه تمایز قانونگذاری اخلاقی از قانونگذاری قضایی این است که انسان فقط به این خاطر ملزم به اجرای اصلی است که آن عمل تکلیف او است و دیگر اینکه اصل خود تکلیف یعنی چیزی که تکلیف ناشی از آن است، انگیزه کافی برای انجام عمل باشد.» (همان)

علاوه بر مطالب قبلی در خصوص تقسیمات انگیزش، کانت اعتقاد دارد که ما دارای دو انگیزه طبیعی هستیم و بر اساس آن‌ها تمایل داریم مورد احترام و علاقه، دیگران قرار بگیریم. این انگیزه‌ها مبتنی بر خصلت و سرشت دیگران است. و از بین این دو انگیزه، میل به احترام از دیگری شدیدتر است.

کانت درباره انگیزه عملی در کتاب نقد عملی می‌گوید: «چیزی که در شایستگی اخلاقی اعمال نقش اساسی دارد این است که قانون اخلاق به طور مستقیم اراده را موجب سازد. اگر موجب شدن اراده در حقیقت مطابق با قانون اخلاق صورت بگیرد، ولی وقوع آن فقط وابسته به احساسی باشد که صرف نظر از هر ماهیتی که دارد قانون بدون آن وافی به موجب ساختن اراده نیست و در نتیجه آن فعل به واقع به خاطر قانون انجام نشده باشد، در این صورت عمل انجام شده وجاهت قانونی دارد ولی دارای وجاهت اخلاقی نیست... بنابراین چیزی که باید به صورت پیشین نشان دهیم این نیست که چرا قانون اخلاق در حد ذات خود انگیزه فراهم می‌کند، بل این است که این قانون به عنوان انگیزه چه تاثیری بر ذهن می‌گذارد... بنابراین قانون اخلاق هر چند مبدأ ایجاب‌کننده صوری عمل از طریق عقل عملی تحت نام خیر و شر است، ولی مبدأ ایجاب‌کننده ذهنی یعنی انگیزه این عمل نیز هست به این اعتبار که بر حساسیت فاعل اثر می‌نهد و احساسی را به بار می‌آورد که موجب تأثیر قانون بر اراده می‌شود. در اینجا هیچ احساس مقدمی که معطوف به اخلاق باشد، در فاعل موجود نیست. .... قانون اخلاق ابتدا اراده را به صورت عینی و مستقیم در قضاوت عقل موجب می‌سازد. و اختیار که علت آن فقط از طریق ان قانون تعیین می‌تواند یافت، فقط عبارت از این است که همه تمایلات و در نتیجه احترام شخصی به خویش را به شرط اطاعت از قانون ناب خودش، محدود می‌سازد... از مفهوم انگیزه، مفهوم علاقه ناشی می‌شود که این مفهوم را هرگز جز به موجودات صاحب عقل نسبت نمی‌توان داد و بر انگیزه اراده به اعتبار آن که از طریق عقل تصویر شده است

دلالت دارد. از آنجا که در یک اراده اخلاقاً خیر، خود قانون باید انگیزه باشد، علاقه اخلاقی، علاقه ناب عقل عملی به تنهایی، مستقل از احساس است. « (kant,1956: 72-79&94-103)

و نیز در نقد عقل محض در مورد انگیزه بر این باور است که انگیزه اراده انسان به ماهو موجود عاقل همانا عمل مطابق قانون اخلاقی است، و هر انگیزه دیگری بجز آن را باید از صحنه اخلاق جدا کرد. با نفی هرگونه انگیزه ای جزء قانون اخلاق است که اراده، آزاد و مستقل می گردد، زیرا همه انگیزه های تجربی و عاطفی و حسی کنار گذاشته می شوند و اراده آزاد محقق می گردد. همچنین معتقد است که «اصل تمام ارزش‌های اخلاقی افعال این است که قانون اخلاقی واسطه اراده را متعین می کند. اما این تعیین اراده همراه است با یک احساس درونی که کانت از آن به عنوان احساس احترام به قانون اخلاقی می پذیرد، و این به حقیقت عقل محض باز می گردد.» (خاتمی، ۱۳۹۸: ۵۰۳)

مک کارتی می گوید: «به نظر می رسد قواعد باعث اقدامات و افعال انسان می شود و بوسیله توجیه یا دلایل هنجاری و یا توضیح و دلایل انگیزشی نشان می دهد که چرا یک عمل انجام می شود.» (۲۳: ۲۰۱۳, MC.carty)

وی در ادامه می افزاید «شخص ممکن است به دلیلی کاری انجام دهد و فرد دیگر بر همان اساس فعل دیگری انجام دهد که برای خودش قابل توجیه است. هر دلیل، برای هر کس ممکن است قانع کننده و ضروری باشد و برای دیگری نباشد. و با توجه به اینکه انتخاب بنحو آزاد صورت می گیرد، یک فرد با فرد دیگر ممکن است دلایل روانشناختی مختلفی داشته باشند.» (ibid:41)

علاوه بر این نظریات باب الزام نیز به دو دسته غایت گرایی و وظیفه گرایی تقسیم می شوند. نظریات غایت گرا نظریاتی اند که توجه به غایت و نتایج عمل برای آنها در اولویت و بلکه تنها اولویت است. از نظر ایشان، عمل درست، الزامی و بایسته، عملی است که موجب بیشترین نتایج خوب نسبت به اعمال جایگزین دیگر باشد.

از دید گاه کانت این که انسان بخواهد فقط با انگیزه اطاعت عقل کاری را انجام دهد و هیچ چیز دیگری حتی کمال خودش را در نظر نداشته باشد، اساساً ممکن و میسر نیست و هر کجا به ظاهر خیال می کنیم کاری به منظور اطاعت عقل انجام می گیرد در واقع یک انگیزه عمیق تر و پوشیده و مخفی در باطن این انگیزه ظاهری وجود دارد.

به زعم کانت «ما هم محق و هم مکلفیم تشخیص دهیم که بعضی از غایات الزامی اند زیرا اگر نمی توانستیم بدانیم که از ما چه انتظار می رود، قادر به اطاعت از امر مطلق نبودیم. بدون وجود غایاتی از این قسم عقلاً می توانستیم بسیاری از اعمال را فقط از نظر فایده ابزاری آنها برای رسیدن به امیال مان ارزیابی کنیم و بدین ترتیب تمامی رویه هایمان صورت مشروط به خود می گرفت و سبب می شد که حوزه های وسیعی از حیات مان فاقد هرگونه ارزش اخلاقی شود.» (سالویان، ۱۳۸۹: ۹۳)

کانت بر این باور است که اصلی ترین و بنیادی ترین غایات شخصی الزامی ما، صیانت نفس و پرورش قوای ذهنی و جسمی خود است.

موضوع اصلی فلسفه اخلاق کانت این است که چرا ما فعلی را که لازم است انجام شود باید انجام دهیم. اگر پیوندی ضروری میان اخلاق و عقلانیت وجود دارد، شخص اخلاقی کسی است که بر اساس دلایلی که برای انجام عملی دارد آن را انجام دهد. اما چنین نیست که هر جا چنین دلایلی وجود داشته باشد می‌تواند متضمن این امر باشد که عمل مربوطه اخلاقی است؛ اینکه عملی باید انجام شود و پسندیده است مستلزم آن نیست که باید انجام شود و از این روست که عنصر دیگری لازم است باشد تا انجام فعلی را که دلایلی برای انجام آن وجود دارد ایجاب کند.

کانت می‌گوید نه تنها وظیفه بلکه احترام به قانون اخلاق نیز محرک اخلاقی است. بر اساس تفسیر رایج عمل از سر احترام به قانون اخلاق عبارت است از انجام دادن آنچه درست است بخاطر اینکه درست است (Stratton-lake, 2004: 29). تفسیر دیگر از نظریه اخلاقی کانت این است عمل به وظیفه به دلیل احترام به قانون اخلاق است. علی‌رغم اهمیت احترام در نظریه اخلاقی کانت به هیچ وجه روشن نیست که نقش این عنصر در عمل اخلاقی چیست؛ برخی بر اساس صریح بیان کانت بر آنند که احترام نوع خاصی از احساس است، برخی دیگر آن را آگاهی از قانون اخلاق می‌دانند و گروه سومی هم هستند که آن را تلفیقی از هر دو تفسیر می‌دانند. (Ibid: 30).

به نظر می‌رسد احترام حالت ذهنی پیچیده‌ای است که متضمن ابعاد شناختی، عاطفی و آن چیزی است که کانت از آن به مثابه احساس اخلاقی تعبیر می‌کند. او در نقد عقل عملی می‌گوید: «احترام به قانون اخلاقی..... احساسی است که برآمده از یک علت عقلانی است» (Kant, 1956: 76). همچنین در مبادی مابعدالطبیعه اخلاق می‌گوید احترام احساسی است که نتیجه مفهومی عقلانی است و بنابراین غیر از احساسی است که ناشی از میل یا ترس باشد (Kant, 1964: 69). البته مراد کانت از مفهوم عقلانی در اینجا همان قانون اخلاق است و احساس احترام به قانون هم عبارتست از آنچه که نتیجه قانون اخلاقی است و به همین دلیل است که کانت می‌گوید این معنای احساس را فقط در نقد دوم و مبادی مابعدالطبیعه اخلاق بکار برده است نه در جایی دیگر.

بنابراین چنین به نظر می‌رسد که چون قانون اخلاق فقط در صورتی می‌تواند علت احساسی در ما باشد که بدو از آن آگاه باشیم، می‌توان نتیجه گرفت صرف قانون اخلاقی نیست که موجب برانگیختن احساس احترام و نهایتاً صدور فعل اخلاقی می‌شود، بلکه آگاهی از قانون اخلاق است که علت بی‌واسطه احساس اخلاقی است که در قبال هم‌نوع داریم. بدین ترتیب است که کانت هم فعل اخلاقی را از صرف عواطف و هیجانانی که موجب انفعالی در انسان می‌شود متمایز می‌سازد، هم با پیوند نزدیکی که میان فعل اخلاقی و عقل برقرار می‌سازد در صدد است تا مبادی مابعدالطبیعی برای اخلاق جستجو کند.

مهمترین قانون اخلاق کانت آن است که ما باید با دیگران بر طبق همان اصول و معیارهایی رفتار کنیم که دوست داریم دیگران، همان اصول را در رفتارشان با ما منطبق قرار دهند. نیز می‌گویید صرف مفهوم وظیفه به عنوان انگیزه عمل کافی است و برای آن که بدانیم وظیفه اخلاقی ما در وضعیتی چیست لازم است به ندای وجدان گوش فرا دهیم.

نکته مهم فلسفه اخلاق کانت این است که او به نقش و جایگاه نیت در احکام و ارزش‌های اخلاقی تصریح می‌کند بدین معنی که مطابقت فعل با تکلیف و وظیفه برای اخلاقی دانستن آن فعل کافی نیست. بلکه این کار باید به قصد ادای تکلیف نیز صادر شده باشد. نکته بسیار مهم در تحلیل فرایندی که به انجام فعل اخلاقی منجر می‌شود آن است که در پس اراده به متابعت از قانون اخلاقی چه عوامل و انگیزه‌هایی وجود دارد که فعل را ایجاب می‌کند. قدر مسلم آن که کانت با مرتبط ساختن رفتار اخلاقی و قواعد عقلانی که وجدان در اختیار دارد بر آن می‌گراید که فرد با آگاهی از قانون اخلاق وظیفه خود را تشخیص می‌دهد اما صرف آگاهی تضمین‌کننده رفتار اخلاقی نیست بلکه لازم است متعاقب این آگاهی و چه بسا همزمان با آن احساس عقلانی ویژه‌ای که کانت از آن به احترام به دیگران تعبیر می‌کند در فرد شکل بگیرد تا صدور فعل اخلاقی از ناحیه وی ایجاب شود، چه آن‌که بدون تحقق حس احترام نمی‌توان گفت که به صرف حضور قانون اخلاق و آگاهی به این قانون رفتار اخلاقی موجب به ایجاب علی شده است.

- ۱- اتکینسون، آ.اف. (۱۳۹۱). درآمدی بر فلسفه اخلاق، سهراب علوی نیا، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب.
- ۲- اسکروتین، راجر. (۱۳۷۵). کانت، علی پایا، تهران، طرح نو.
- ۳- اونی، بروس. (۱۳۸۱). نظریه اخلاقی کانت، علیرضا آل بویه، قم، بوستان کتاب.
- ۴- اترک، حسین. (۱۳۹۲). وظیفه‌گرایی اخلاقی کانت، تهران، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- ۵- سالیوان، راجر. (۱۳۸۹). اخلاق در فلسفه کانت، عزت‌الله فولادوند، تهران، طرح نو.
- ۶- خاتمی، محمود. (۱۳۹۸). مدخل فلسفه کانت، تهران، علم.
- ۷- خاتمی، محمود. (۱۳۸۷). فلسفه ذهن، تهران، علم.
- ۸- صانعی دره‌بیدی، منوچهر. (۱۳۶۸). فلسفه اخلاق در تفکر غرب، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.
- ۹- صانعی دره‌بیدی، منوچهر. (۱۳۷۷). فلسفه اخلاق و مبانی رفتار، تهران، سروش.
- ۱۰- فرانکنا، ویلیام. (۱۳۸۰). فلسفه اخلاق، انشاالله رحمتی، تهران، حکمت.
- ۱۱- هوفه، اتفرید. (۱۳۹۲). قانون اخلاق در درون من، رضا مصیبی، تهران، نی.

- 1-Dean. R (2006): The Value of Humanity in Kant's Moral Theory Clarendon ,Oxford Press. ۲-Kant,I (۲۰۰۲):Critique of practical reason , trans .Werner S.pluhar,introduction by Stephen Engstrom.cambridge,
- 3- kant.I (1964):Groundwork of the Metaphysic of Morals,trans.H.J.Paton,New York,Harper and Row.
- 4- MC.carty.r (2009): Kants theory of action ,oxford press
- 5-Stratton-Lake.P(2004):Kant,Duty and Moral Worth,Routledge.